

ایمان

نوشتاری از نورالله «نورمن» گبای

ویرایش از پیمان اخلاقی

ایمان موهبتی است برای بشر. کسی که ایمان داشته باشد توکل خواهد داشت؛ و او که توکل داشته باشد آرامش خواهد داشت. یکی از موهبت های خدادادی همین داشتن ایمان است.

می گویند در ایام خشکسالی، مردم روستایی به بیرون از شهر می روند تا در مصلی گرد هم آیند و دعای باران بخوانند. در میان آنان، کودکی جلب توجه می کند که چتری به همراه دارد. مردم متوجه می شوند که این کودک تا آنجا به استجاب دعا ایمان داشته است که برای مراقبت از خودش به هنگام بازگشت، پیشاپیش آماده شده و با خود چتر آورده است.

در داستان دیگری آمده است که به هنگام خشکسالی، مردم در دامنه کوه سینا گرد می آیند. ندا می رسد که یکی از آنان به قله کوه برود و اگر دعا مستجاب شد، برای دیگران مژده بیاورد. زاهد شهر به بالای کوه می رود و مردم یکصدا سر به دعا می گذارند، اما خبری از باران نیست که نیست. زاهد بالاتر می رود تا به قله کوه می رسد و ساعتی صبر می کند، اما باز نتیجه ای نمی گیرد. او با خود فکر می کند، «من به مردم گفتم اگر دعایشان مستجاب شد، رقص کنان از کوه پایین خواهم رفت. حال چه کنم؟» سپس در دل می گوید، «خدایا، تو دعای ما را مستجاب نکردی! با این وجود، من برای دلخوشی این جمع که در پای کوه ایستاده اند و چشم انتظار چند قطره باران هستند، خواهم رقصید تا لااقل برای مدت کوتاهی هم که شده، فکر کنند دعایشان اجابت شده است و خوشحال بشوند.» به این ترتیب او بشکن زنان و پایکوبان از کوه سرازیر می شود و به سوی جمعیت می رود. در این اثناء خداوند از کردار این بنده خوب خود برای دلخوش کردن مردمش خشنود می شود، دعای آنها را می پذیرد و باران سرازیر می شود.

آری، ایمان بسیار خوب است، اما... بله، متأسفانه، و از قضا به گونه ای طعن آمیز، باایمان ترین مردم دنیا در زمان ما و شاید در طول تاریخ، همین تروریست هایی از آب درآمده اند که به خودشان بمب می بندند و خود را منفجر می کنند تا دیگران را به قتل برسانند! خوب که به قضیه فکر کنید، می بینید که اینها از جهاتی باایمان ترین انسانهای روی زمین هستند — تا آنجا که وقتی یکی از آنها را پیش از منفجر

کردن خودش دستگیر کردند، با تعجب دیدند که آلت مردانه اش را حسابی مثل تله موش پنهان کرده است و محفوظ نگاه داشته است. علت را جویا شدند. توضیح داد، «می خواستم وقتی خودم را منفجر می کنم، به آلت مردانه ام آسیبی نرسد تا بتوانم در بهشت، با حوریان زیبا بدون دردسر همخوابگی کنم!» بله، این آقا تا این اندازه به عمل خودش ایمان داشته بود.

از اشارات بالا به این نتیجه می رسیم که هرچند ایمان بزرگترین و بهترین موهبت الهی است، اما شرطی بزرگ در میان است: ایمان به چه و ایمان به چه کسی؟ آشکار است که ایمان به مشتی نوشته مُهمَل و یا افراد دیوانه، ایمان نیست بلکه دیوانگی است. ایمان درست و حقیقی آن است که فرد عاقل و فهمیده به چیزی ایمان داشته باشد که صحیح، سازنده، بخشنده و سودمند به حال بشر باشد. وگرنه ایمان داشتن به مهملات و چرندیات یعنی تروریست - پروری، یعنی ایجاد فساد در دنیا توسط همین مُفسدینی که به این نوشته ها و حرفها و ایده های گمراه کننده ایمان دارند. زنجیره دراز جنگ ها و کشتارها از قدیم تا کنون، ریشه در همین ایمان به ایده های نادرست و اشخاص نابجا داشته است. به جنایت هفتم اکتبر 2023 علیه اسرائیل و پسامدهای آن که فکر کنیم، می بینیم که چگونه گروهی ددمنش با ادعای ایمان به عقایدی خشونت آمیز و غیرانسانی، دست به جنایتی به غایت وحشیانه و بی رحمانه علیه انسانهای بی گناه زدند و دامینوی ویرانگری را به راه انداختند که طی آن اسرائیل را مجبور کردند تا به طور جدی از خود دفاع کند و در نتیجه، شمار بیشتری از انسانها کشته شوند. بار دیگر، سخن جاودانه گلدایر در فضا طنین می اندازد: «ممکن است با گذر زمان، دشمنان خود را با وجود آن که فرزندانمان را کشتند ببخشیم، اما هرگز آنان را به خاطر آن که وادارمان کردند فرزندان خودشان را بکشیم، نمی بخشیم.» (نقل به معنا)

با بررسی این نمونه دردناک و موارد دیگر، به این نتیجه می رسیم که ایمان کورکورانه به گفته ها و نوشته های نادرست، مکرراً آدمیان را به ارتکاب اشتباهات و فجایع و جنایاتی توصیف ناپذیر کشانده است؛ و هم از این رو، هیچ کتابی که دستور کشتن انسانها را بدهد، نمی تواند راهنمای بشر و راهگشای سعادت او باشد. هشدار ناصر خسرو زنگ بیداری بشریت است: «[ای کشته] چرا کشتی تا کشته شدی زار، / تا باز که او را بکشد آن که تو را کشت؟» چنان که در فرهنگ فارسی می گوئیم، «خدا یعنی "به خود آ!"» وظیفه اخلاقی هر یک از ما است که به خود آئیم و کوشش کنیم تا با ترک عقاید و کنش های خشونت آمیز و همچنین با طرد خشونت پروران، این دور باطل را سرانجام و برای همیشه پایان دهیم.

خلاصه بگوئیم، ایمان خوب است اما به شرط آن که انسانهای باایمان به چیزهای مثبت و حقیقی دنیا ایمان داشته باشند؛ و بی تردید، نوشته ها، باورها و افراد خشونت گرا همواره در قطب متضاد ایمان

راستین ایستاده اند. خداوند به بشر عقل داده است که راه خود را از چاه تشخیص بدهد. شایسته است که بازتر و آزادتر فکر کنیم، بینش خود را وسیع کنیم و به دید موضعی و مقطعی قانع نباشیم. چنان که پدری به فرزندانش پند داد، درخت میوه را فقط با تماشای سه فصل بی ثمر آن نمی توان قضاوت کرد، چرا که تنها با فرا رسیدن فصل چهارم است که بار می دهد. به اوامر و عقاید از چندین وجه بنگریم و پیش از هر گونه باور بی چون و چرا، آنها را از هر جهت بررسی کنیم. نیز خود را به درستی بیابیم و دریابیم، چرا که هدف نهایی سعادت بشر است و «مقصود تویی، تو.»

* * *

بحث ایمان مرا به یاد حکایت جالبی می اندازد. آقاخان محلاتی یا آقاخان چهارم، رهبر فرقه اسماعیلیه، در دوره شاه به ایران آمد. شادروان محمدرضاشاه از او به خوبی پذیرایی کرد و یکی از افسران لایق ارتش را مأمور مهمانداری از ایشان نمود. به تدریج این افسر با آقاخان رفیق می شود تا آنجا که یک شب بر سر شام و در غیاب دیگران، از او می پرسد، «حضرت آقاخان، من تعجب می کنم که در این دوره و زمانه، چطور است که مردم هنوز شما را می پرستند و پیغمبر خودشان محسوب می کنند. خود شما از این پدیده تعجب نمی کنید؟» آقاخان می خندد و می گوید، «در دورانی که مردم هنوز گاو می پرستند و ادرارش را متبرک می دانند، چه جای شگفتی است که عده ای یک انسان را پرستند؟» با این پاسخ، هر دو مفصل می خندند. می بینید که در همین شوخی چه نکات جالبی نهفته است. باز اشاره می کنم که پیروان اسماعیلیه واقعاً برای او مقام پیغمبری قایل هستند و حتی سالیانه معادل وزن او، به وی طلا و جواهرات تقدیم می کنند؛ و ایشان این ثروت بیکران را نه برای خود، بلکه در راه رفاه و سعادت پیروان خویش به کار می برد. شخصاً با آن که اطلاع زیادی درباره این فرقه ندارم، اما در سنگاپور با عده ای از آنها روبرو شدم و مردمان بسیار خوب و آرامی به نظر می آمدند.

* * *

از آقاخان محلاتی اسم بردم و به یاد خاطره ای در رابطه با موضوع مقاله حاضر افتادم. در دورانی که من و خدایبامرز منوچهر قدسیان به پناهندگان کمک می کردیم، روزی خبر دادند که دو تا از بچه ها در پاکستان و در آن محیط های فوق العاده کثیف، مبتلا به وبا شده اند. یکی از آن دو فوت کرد و دیگری حالش خوب نبود. در آن موقع دو ربای آمریکایی، خدا بیامرز ربای الیغزر پیر و ربای نیدلمن، با ما در لس آنجلس همکاری می کردند. من به ربای نیدلمن گفتم که یکی از بچه ها فوت کرده و دیگری بیمار است. این انسان شریف روز جمعه، یعنی شب شبات، بلافاصله بلیط گرفت و به پاکستان رفت؛ و با معرفی

یکی از دوستان منوچهر قدسیان که از فرقه اسماعیلیه بود، بچه را به بیمارستان آقاخان محلاتی در پاکستان برد. این بیمارستان از آن بچه‌پذیرایی کرد؛ و از آن پس هر کس را، کودک یا بزرگسال که ما معرفی می‌کردیم، به او کاملاً رسیدگی می‌کردند.

من شخصاً این خاطره را از بیمارستان آقاخان محلاتی به یاد دارم. اما نکته مهمی در این ماجرا جلب توجه می‌کند و آن ایمان ربای نیدلمن بود. پس از آن که ایشان از سفر برگشت، من ضمن تشکر از او پرسیدم که «ربای! البته من معتقد نیستم، اما شما که معتقدید روز شبات نباید سوار اتومبیل یا هواپیما شد، پس چه شد که شب شبات با اتومبیل به فرودگاه رفتید و با هواپیما به پاکستان سفر کردید و روز شبات بچه را نجات دادید؟» ربای نیدلمن خندید و گفت، «ببین، اینها از ناآگاهی شما است. در دین یهود گفته شده است که "نجات جان یک انسان یعنی نجات دنیا." من وظیفه داشتم و وظیفه ام را انجام دادم.» دقت کنید: نجات جان یک انسان، چه یهودی باشد یا غیریهودی، فارغ از دین یا نژاد، قومیت یا ملیت آن فرد. در اینجا من به او و ایمان و عقیده او هزار احسنت گفتم و اضافه کردم، «همین ایمان شما است که موجب رستگاری شخص شما و امثال شما شده و خواهد شد.» این ذهنیت و رفتار درست ناشی از ایمان صحیح و ایمان داشتن به نکات صحیح است — نه آن که به گاو و ادرار گاو ایمان داشت! می‌توان هر دو را ایمان نامید، اما میان آنها از زمین تا آسمان فاصله است. پرسش اصلی این است: ایمان به چه؟ مهم آن چیزی است که به آن ایمان داریم: ایمان به حقیقت. ایمان به دانایی. ایمان به شعور. ایمان به عمل نیکو و درست؛ و ایمان به نفس آن عمل.

* * *

به راستی ریشه این همه بدبختی و کشتار از ابتدای تاریخ بشر تاکنون از کجا است؟ به مورد زیر توجه کنید: چنان که در مقاله پیشین خود تحت عنوان *مذاکره رضاشاه با هیتلر بر سر یهودیان ایران* شرح دادم، امین‌الحسینی، مفتی اول فلسطینی‌ها، در دهه 1940 بیش از یک بار برای تشویق هیتلر به کشتن یهودیان به دیدار او رفت. اما واقعاً چرا؟ آن زمان که کشور اسرائیلی وجود نداشت؛ صحبتی از زمین غصبی یا کسبی در میان نبود؛ هیچ کدام از این حرفها نبود. پس دلیل این دشمنی چه بود؟ در نهایت، ریشه دشمنی او جز آن نبود که امین‌الحسینی و هیتلر هر دو از ژن منحوس «ارثی بودن دین» رنج می‌بردند. ریشه دشمنی آنان از همین کلام سر بر می‌آورد: قانون نانوشته ارثی بودن دین که هم هیتلر به آن آلوده بود و هم امین‌الحسینی و هم میلیونها نفر دیگر که امروز می‌بینیم به خیابانها می‌ریزند و سینه سپر می‌کنند، بی آن که بدانند چه می‌گویند و این حرکات برای چه و برای کیست. همه فقط ریشه در آن دارد که این نقص،

همچون ژن معیوبِ سرطان مغزی و خونی و استخوانی، در وجود بشر کاشته شده است و در مراحل مختلف زندگی، بدون این که بشر بفهمد چرا، سر بر می آورد و فاجعه می آفریند. بنابراین، اگر معالجه ای در کار باشد همان برانداختن این رسم منحوس ارثی بودن دین برای بشر است. این نقص مایه این همه کشتار و بدبختی بوده است؛ و همگی ریشه در همین عیب دارند. به دلیل همین ارثی بودن دین است که بشر ندانسته قبول می کند و نفهمیده، بر ضد خودش و بر ضد کلیه نوع بشر عمل می کند.

معضل ایمان و تقلید کورکورانه به زمان یا مرز و مردم خاصی محدود نمی شود. به خاطر دارم در دوران دگرگونی های ایران در سالهای 1970، جمع زیادی در برابر دفتر یکی از روزنامه های کشورگرد آمده بودند و بر علیه سردبیر روزنامه شعار می دادند. خبرنگار از یکی از تظاهرکنندگان پرسید، «مگر این روزنامه چه نوشته که با آن مخالف هستید؟» مصاحبه شونده گفت، «من چه می دانم؟ من که سواد ندارم!» بهتر است پیش از آن که این آقای ساده لوح را مسخره کنیم، آینه ای در برابر خود بگیریم: جوهر این مسئله هنوز و در همه جای دنیا کاملاً صدق می کند، حتی — یا شاید به ویژه — در کشورهای که کمابیش از آزادی و دموکراسی برخوردار هستند، همچون آمریکا و اسرائیل، که البته هر از گاه، به دلیل کج فهمی ها، همچنان جریمه این دو واژه حیاتی را نیز می پردازند. بشر باید به درستی بفهمد که آزادی و دموکراسی یعنی چه؛ آزادی برای که و در کجا معنی دارد؛ و در صحبت از دموکراسی، یعنی حکومت مردم بر مردم، منظور کدام مردم و کجا است. پیشزمینه آزادی و دموکراسی واقعی همانا بالا بردن سطح دانش و فهم مردم است؛ و تنها راهنمای ارزشی شایسته در دوران ما، یعنی چیزی که بتوان به آن به درستی امید و ایمان داشت، «منشور حقوق بشر» است.

در آینه کمی بیشتر دقت کنیم. خواهیم دید که مسئله از مرزهای یک سازمان، جامعه یا کشور خاص بسی فراتر می رود. امروز اکثریت قریب به اتفاق پیروان همه ادیان عملاً زبان کتابهای دینی خود — از جمله زبانهای عبری، لاتین، عربی و غیره — را نمی دانند و در نتیجه، محتوای نوشته هایی را که می پرستند اساساً نمی فهمند! زبان این کتابها بسیار قدیمی است و اکثریت پیروان ادیان با آنها آشنایی ندارند؛ و با این حال، همگی ایشان طبق وظیفه، به همه این کتابها و عقاید اجداد خود همچنان احترام می گذارند. قرنهای هزاران سال پیش، اجداد ما چیزهایی را همانطور که بود پذیرفته بودند و تقلید می کردند؛ و ما نیز همچنان به تبعیت از اجداد خود، همه را در هم پذیرفته ایم و همچنان آنها را همانطور تقلید می کنیم. اگر صادق باشیم اذعان می کنیم که همگی کمابیش مقلدی بیش نبوده و نیستیم که بی چون و چرا از آنچه در طول اعصار، با تکرار و اصرار به ما رسیده است پیروی می کنیم. از شادروان سیسیل

ب. دمیل، کارگردان نامدار سینما، پرسیدند، «چرا در فیلمهایتان بیشتر از داستانهای مذهبی بهره برده اید؟» پاسخ داد، «چه قصه ای از اینها بهتر پیدا کنم که چند هزار سال روی آنها تبلیغ شده است؟» چکیده کلام همین است.

برای بسیاری از مردم سخت است که عادت تقلید را به یک باره ترک گویند. اما اگر به خود بیاییم و مفهوم این کتابها را بهتر بفهمیم، حداقل مقلدین بهتری خواهیم بود. این گفته همچنین به این معنا است که برای بقای جوهر انسانی این کتابها و پیروان آنها، بهتر است این آثار بازبینی شوند و با زبان و علم روز تطبیق داده شوند. بازبینی شدن ابداً به معنای باطل دانستن نیست، بلکه تنها به این معنا است که باید این آثار را اصلاح کرد و به نحو احسن تبدیل نمود. این امری کاملاً شناخته شده است که تکرار می کنم، ابداً ارتباطی با مردود دانستن یا ندانستن اثر ندارد. حتی برعکس، این تطبیق مورد دوام و بقای اوامر می گردد. جای تأسف است که تاکنون در این امر مهم، یعنی بازبینی و اصلاح کتب و عقاید مذهبی، عمدتاً اهمال شده است و در نتیجه، اشتباهات گذشته و گذشتگان همچنان ادامه یافته اند و مصیبت های گذشته همچنان تکرار می شوند.

اما چاره چیست؟ به طوری که پیشتر عرض کردم، در حال حاضر، چاره این درد، تطبیق همه کتب دینی است با «منشور حقوق بشر». یا محتاطانه بگویم، تنها کتابی که می تواند جایگزین قسمتی از مطالب این کتابها باشد منشور حقوق بشر است. امروز بشر باید قبول کند به جای هر دین و هر کتابی از آن دست، منشور حقوق بشر را قبول کند و ترویج کند. آیا چنین روزی خواهد آمد؟ مطمئناً، هرچند با بهایی گراف و پس از زمانی بس دراز، سرانجام روزگار حقیقت را به همه انسانها خواهد فهماند؛ و بشر به این نقطه ضعف خویش پی خواهد برد و به اصلاح آن برخواید آمد. بی شک چنین روزی فرا خواهد رسید.

یکی از افتخارات کشور اسرائیل ممنوع کردن اعدام در این کشور است. (توضیح: اعدام آئشمن ملعون، از جانباغ نازی جنگ دوم جهانی، موردی استثنایی بود.) آیا ممنوعیت اعدام در اسرائیل به مثابه دهان-کجی به قوانین کتابهای دینی بود یا به معنی همگامی با تمدن روز؟ بی تردید، این اصلاح قانونی مهم، خود باعث دوام جوانب مثبت دین، از جمله قوانین درست آن شده و خواهد شد.

حرف من این است که بهترین راه برای رسیدن به امنیت و سعادت بشر، حذف نوشته های فتنه انگیز همه کتابها است؛ اگر نه آشکار است که ساختن و انبار کردن ابزار کشتار همگانی، در ازای مبالغ نجومی در مقیاس هزاران میلیارد دلار، هرگز کارساز نبوده است. به بیان دیگر، به جرأت می توان گفت که اکثر جنگ ها در طول تاریخ ریشه مذهبی داشته اند؛ اما با این وجود متأسفانه، جهانباغ هنوز به درستی

نفهمیده اند که بذر و ریشه اصلی این جنگها در همین کتابهای دینی نهفته است؛ و افسوس که واکنش دنیا در این قبال این جنگها همواره تولید هر چه بیشتر اسلحه برای کشتار هر چه بیشتر آدمیان بوده است. این کتب باید اصلاح شوند تا فساد از میان برداشته شود و دنیا روی آرامش ببیند؛ وگرنه آتش همان آتش و کاسه همان کاسه خواهد بود. حتی حداقل برای بقای خود کتابهای دینی و قوانین خوب آنها هم که شده، ضروری است محتوای فتنه انگیزی را که تا به حال باعث کشتن میلیونها انسان شده است از همه این آثار حذف کنیم. به امید آن روز.

* * *

دوست دارم در پایان این نوشتار، کمی بیشتر به مبحث آزادی و حقوق بشر بپردازم.

متأسفانه، کشورهایی که کمابیش از آزادی و دموکراسی برخوردارند و به ویژه مدعی آن هستند، همچون آمریکا و اسرائیل، در عین حال بیشتر از هر مملکت دیگری جریمه این واژه «آزادی» را نیز داده اند — چرا که آدمی هنوز انسان کامل نشده است. چنان که می بینیم، امروز اگر یک پروفیسور عالی مقام، یک وزیر، یک تاجر یا یک دانشجو، یا چه بسا هر کس دیگر، در فری وی یا همان شاهراه های آمریکا اشتباهی بکند، پلیس با او همانطور رفتار خواهد کرد که با یک قاتل تمام عیار می کند: دست ها چسبیده به دیوار، یا پهن شده و خوابیده بر زمین و غیره. از دید من این برخورد درست نیست، حتی اگر انسانی خطایی کرده باشد. متأسفانه، دوباره باید این سخن واتسلاو هاول را تکرار کنم که «سطح تمدن یک ملت را می توان از رفتار آنها با اقلیت هایی که در میان آنها زندگی می کنند سنجید.» به نظر من این حرف بزرگی است. حتی می توان شخصیت خانم های خانه دار را از رفتار آنها با کلفت هایشان شناخت. شخصاً باور دارم که امروز سطح تمدن هر کشور و هر مردمی را، اعم از کشورهای همچون سوئیس یا آمریکا، زامبیا یا آفریقای جنوبی، چه شرقی باشند یا غربی، می توان از رفتار آنها با زندانیان خودشان دریافت. چنان که گفتم، همانطور که در شاهراه با مردم رفتار می کنند، در زندانها هم خشک و تر را با هم می سوزانند. این مسئله مایه تأسف و شرمساری بسیار است و دلیلی دیگر بر این ادعای غم آلود که هنوز بس مانده تا بشر کامل شود. در این کسوف طولانی، اما، ما را چاره تنها آن است که به انتظار ننشینیم، چراغی بیافروزیم و سهم خود را ادا کنیم تا خورشید نیکی و نیک خواهی در وجود بشر به تمامی بدمد و بر همه جهان بگسترد. به امید آن روز.

به قدر خویش گیرد هر کس از فیض ازل بهره
گر ظرف تو کم گیرد گناهی نیست دریا را
یا به قول دیگری،

برخی شکسته خوانند، برخی نشسته دانند
هر کس به قدر فهمش، فهمیده مدعا را
با سپاس و بهترین آرزوها،

نورالله «نورمن» گبای

11 ماه می 2024، لس آنجلس

بازبینی نهایی: 6 ماه ژوئیه 2024

آدرس وبسایت نورالله «نورمن» گبای در اینترنت:

www.BabaNouri.com

این وبسایت حاوی آرشیوی از نسخه های رایگان مقالات، یادداشت ها و کتابهای ایشان به زبانهای فارسی و انگلیسی، از جمله کتاب *لحظاتی برای تفکر، دیکشنری گویش یهودیان کاشان*، و به زودی همگام با زمان (در دست تهیه) می باشد.